

نویسنده : سانشیز سالازار
فرمانده کل پلیس مکزیک

مترجم : محسن فارسی

اسرار قتل تروتسکی



ساعت ۴ بامداد روز ۲۳ مه سال ۱۹۴۰ بر اثر صدای تلفن ناگهان از خواب بریدم و در حالیکه چشمهای خود را میمالیدم گوشی را برداشتم . معاونم بود گفت :
- چند دقیقه پیش عده‌ای مسلح بخانه تروتسکی حمله نمودند .
تعجب کردم و هماندم دستورهائی باو دادم و خود سوار اتومبیل شدم و بخانه تروتسکی رفتم . هنوز سپیده زده بود .. نگهبانان دم در به پیشوازم آمدند و گفتند :
- بما حمله کردند ... بیش از بیست تن بودند . بعضی از آنها لباس نظامی دربر داشتند ، بیش از سیصد گلوله بسوی خانه رها ساختند ..

پس از این گفتگو بخانه نزدیک شدم . اقامتگاه شورشی قدیمی و انقلابی بزرگ بقعه کهن و یا زندان مستحکمی مینمود و چندین اوله توپ از برجهای آن دیده میشد . در آهنی بزرگ را زدم و نام خود را گفتم . پیشخدمتها در را گشودند و داخل شدم . همه پارابلومهای خود را از کمر کشیده آماده دفاع بودند . پس از تحقیق معلوم شد که تروتسکی و بقیه اهل خانه آسیبی ندیده‌اند . از آنها تقاضا کردم مرا نزد ارباب خود ببرند . تروتسکی با همسرش «ناتالی سیدوفا» با استقبال آمدند . و چنانکه عادت آنها بود در نهایت گرمی و صمیمیت بمن خوش آمد گفتند . خیلی خون سرد و آرام بنظر میرسیدند گویی حادثه‌ای برای آنها رخ نداده است . قیافه این مرد بلشویک را ورنه از کردم و بدقت در چشمان تند و نافذ و چانه تیزش نگریستم و از شخصیت خارق‌العاده او تعجب نمودم . وی

مرا بدقت خود راهنمایی کرد و آغاز سخن نمود :

- من و ناتالی در اطلاق خود که جنب این دفتر است خوابیده بودیم ناگهان بر اثر شلیک چندین گلوله پی در پی از خواب پریدیم . ناتالی دست مرا گرفت و بگوشه اطلاق کشید و روی زمین دراز کش کردیم . شلیک گلوله هنوز ادامه داشت حتی بمبی نزدیک دراطاقی که نوام «استپان» در آن خفته بود افتاد و منفجر شد ابتدا گمان کردم که پسرک هلاک شد ولی بعداً فهمیدیم که زیر تخت خواب پنهان گشته و جان بدر برده است . بلی تروریستها پس از آنکه بخیال خود اطمینان یافتند که مرا کشته‌اند از اینجا فرار کردند . این بمبهای آتش‌زا بخوبی نشان میدهد که قصد داشتند خانه‌ها را هم بسوزانند . پرسیدم برای چه ، آیا میخواستند بدینوسیله اثر جرم را محو و نابود سازند ؟ گفت بلی ، و همچنین اوراق و اسنادی که نزد من موجود است بسوزانند . آنها میدانند که من کتابی را جمع بزنگی خودم مینویسم و چون در آن اسراری است که نمیخواهند فاش شود سعی میکنند بهر وسیله مانع از انتشار آن بشوند . پرسیدم آیا بکسی سوء ظن میبری . دستم را گرفت و آهسته اظهار داشت سوء ظنم با افراد پلیس آگاهی شوروی است و بس ...

من دیگر سخنی نگفتم .. یقین کردم که برای اجرای يك منظور و غرض سیاسی این صحنه سازی شده است .

تروتسکی در پایان گفت : چیزیکه مرا بحیرت انداخته است ناپدید شدن «بوب» پیشخدمت مخصوص است . نمیدانم آیا هدف بمب قرار گرفته یا آنکه با سوء قصد کنندگان زدوبند قبلی داشته و پس از اجرای نقشه شوم خود با آنها فرار کرده است ؟ آنگاه بسراغ نگهبانان رفتم و از آنها پرسیدم شما که خود را فدائی تروتسکی میدانید چرا در برابر مهاجمین دفاع نکردید ؟ گفتند حمله آنها ناگهانی بود و علاوه بر آن با مسلسلهای سبک مجهز بودند و با تاکتیک منظمی خانه را هدف قرار دادند .

نگاهی بیرامون خانه افکندم دیدم دیوارهای آن باندازه‌ای محکم و رخنه ناپذیر است که بزودی نمیتوان در خانه راه یافت .. بر تعجبم افزود و با خود گفتم چگونه و از چه راه توطئه کنندگان وارد حیاط شده‌اند .

باسبانان شبانه را که مأمور محافظت خانه تروتسکی بودند خواندم و در این خصوص از آنها استنطاق کردم . یکی از آنها گفت : من در محوطه بیرون خانه پاس میدادم ناگاه دو نفر در لباس پلیس تبسم کنان نزدیکم آمدند یکبار بار ابلومهای خود را از کمر کشیده مرا خلع سلاح کردند و سپس دستهایم را بستند در همان لحظه دسته‌ای دیگر رو بخانه رفتند و آنرا هدف گلوله قرار داده لحظه‌ای بعد برگشتند در حالیکه بوب پیشخدمت و منشی مخصوص تروتسکی با ایشان بود .

پرسیدم : آیا بوب آزادانه با آنها راه میرفت یا دستهایم را بسته بودند . جواب داد ، نه ، او با کمال آزادی با ایشان راه میرفت و بعقیده من خود او آنها را بدرون خانه راه داده زیرا دیشب کشیک خانه بعهده او بود .

از این تحقیقات فهمیدم که در خانه تروتسکی ستون پنجمی ضد او وجود دارد ، تصمیم

گرفتم تمام پیشخدمتها و نگهبانان و منشیهای او را بازداشت کنم ... بدون تردید این کار را کردم اما پس از چهل و هفت ساعت رئیس جمهور شخصاً بمن تلفن کرد و گفت تروتسکی نامه‌ای فوری بمن نوشته و از بازداشت پیشخدمتها و منشیهای سخت عصبانی است؛ و دستور داد همه آنها را آزاد کنم و نزد تروتسکی رفته از او معذرت بخواهم.

لحظه‌ای بعد نامه‌ای از تروتسکی بدستم رسید که در آن نوشته بود: این سوء قصد غیر مترقبه نبود و تازگی هم نداشت. من بدینجهت خانه ام را سنگربندی کرده‌ام که همواره در برابر حملات ناگهانی «گ.بی-او» آماده و مجهز باشم. امروز که سوء قصد کنندگان میخواهند نقشه شوم خود را عملی سازند شما بی جهت بدوستان و پیشخدمتهای با وفای من سوء ظن پیدا کرده‌اید و آنها را بازداشت نمودید در صورتیکه دشمنان اصلی و مخالفین حقیقی من اکنون در کمال آزادی در خیابانها برای خود راه میروند.

ساعت هفت بعد از ظهر آن روز با تفاق «اوتو» و «چارلز» منشیهای مخصوصش که بازداشت بودند پیش اورفتم، باقیافه‌ای خشمگین در حالیکه ریشش از شدت غیظ بی دربی میچینید نسبت بیازداشت نگهبانان خانه اعتراض نمود. من از او معذرت خواستم خوشبختانه عذرم را پذیرفت و سپس مرا تا در خانه مشایعت کرد و بالبخند رضایت آمیزی جواب خدا حافظی مرا داد.



یکماه پس از این واقعه، درست پیش از سرزدن آفتاب رو بخانه تروتسکی رفتم و در زدم. «اوتو» آمد باو گفتم دیروز بیکری جان «بوب» را در جنگل پیدا کرده‌اند. خواهشمندم بکنفر با من بفرستید که ببینم آیا واقعا خود «بوب» است یا نه؟ «اوتو» فریاد زد: خودم با تو می‌آیم، آنگاه بسرعت به جنگل رفتیم و همینکه «اوتو» جسد را دید و سر را برگرداند رعه‌ای سراپایش را فرا گرفت. گفت بلی، خودش میباشد. بجاره «بوب»!! در این اثنا کسانی که پیرامون من ایستاده بودند نام تروتسکی را بر زبان آوردند. بعقب برگشتم دیدم تروتسکی، این بلشویک در بدر و سرگردان دنبال ما آمده است. تا چشمش به بیکری جان منشی سابقش افتاد بی اختیار اشک در دید گانش حلقه زد.

از چهره آرام و سرد «بوب» چنین بر می‌آمد که در اثناء خواب کشته شده‌است و بدون شک هنگام قتل به پهلوئی راست خوابیده بوده است زیرا گلوله‌ها از شقیقه پیش سر را شکافته و یکی از آنها در مغز قرار گرفته بود. گویا توطئه کنندگان او را از این جهت بقتل رساندند که پلیس او را دستگیر نکند و اسرارشان فاش نشود.

تروتسکی از سازمان «گ.بی-او» سخت متنفر بود و بیش از هر کس از نقشه‌های دقیق آنها اطلاع داشت و بطرز کارشان آشنا بود و دائماً میترسید. و تعجب میکرد چگونه ایندفعه از چنگ آنها جان بدر برده‌است. شاید تعجب توطئه کنندگان بیشتر از او بود! در ملاقاتی که فردای آن روز از تروتسکی نمودم دیدم از زندگی کاملاً مأیوس است و هر لحظه انتظار مرگ ناگهانی خود را دارد حتی بمن گفت آقای سالازار.. قضا و قدر چند روزی بمن مهلت داده است که در این دنیا باشم... اما آنچه مسلم است عدد این

روزها بسیار کم وانگشت شماراست .

تروتسکی درست حدس زده بود .. چه روز ۲۰ اوت ۱۹۴۰ ساعت شش و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر خبر رسید که تروتسکی سخت مجروح و مشرف بمرگ میباشد . این خبر مرا تکان داد فوراً بغضه او شتافتم . باطاق نهار خوری رفتم . شام روی میز آماده بود و يك رشته خون از زبرداری که باطاق دفتر باز میشد نظرم را جلب کرد .. بیالین او رفتم چندتن از پزشکان و جراحان اطرافش ایستاده بودند .. پالتوی قاتل و خنجر و تیری که با آن فرق مضروب را شکافته بود بداره آگاهی ارسال گردید .

عاقبت تروتسکی پس از بیست و پنج ساعت که بامرگ دست بگریبان بود روز ۲۱ اوت در بیمارستان زندگی را بدرود گفت . و بانهاست تأسف خودم خبر مرگ او را بروزنامه نگاران دادم .

اما قاتل فرانک جا کسون نام داشت حالت عصبی و وضع مزاجیش بسیار بد بود هر وقت که این حادثه را بیاد می آورد دچار تشنج شدید میشد .. نسبت بغضاتی که از بیرون برایش می آوردند بدبین بود بعدها نامه ای در جیبش یافت شد نمیدانم خودش آنرا نوشته بود یا آنکه دیگران نوشته و در جیبش گذاشته بودند . خلاصه نامه این است :

«منظور از نوشتن این نامه آنست که افکار عمومی را از علت این اقدام عادلانه آگاه سازم . من از يك خانواده بلژیکی هستم که چندی پیش با زمانی که آنرا «بین المللی چهارم» مینامیدند ملحق شدم و در صف طرفداران و هوخواهان جدی تروتسکی در آمدم رفقایم بمن پیشنهاد کردند که به «مکزیک روم و پیشوارا در آنجا ملاقات نمایم . خیلی خوشحال شدم . اوراق و اسناد لازم و پول کافی هم در اختیارم گذاشتند .. هنگامیکه بمکزیک رسیدم بعضی از افراد حزب در آنجا بمن اظهار داشتند تو مأمور انجام کار مهمی هستی که تروتسکی آنرا بتو خواهد گفت .

تروتسکی را ملاقات کردم . نه یکبار بلکه چندین بار ، تا آنکه روزی بمن پیشنهاد نمود که بروسیه رفته در مسکو يك سازمان سری برای کشتن پیشوایان شوروی مخصوصاً استالین تشکیل بدهم . از این پیشنهاد عقیده ام نسبت بتروتسکی مست گردید زیرا دیدم میخواهد بدست من و امثال من غرضهای شخصی خود را اجرا کند . از طرفی مشکوک شدم این پول هنگفتی را که روزانه خرج میکند از کجایم آورد .. وانگهی با سفیرهای بیگانه که مرتب بدیدنش می آیند چه سروسری دارد ... رفته رفته یکنوع تفریح مخصوصی نسبت باین مرد پیدا کردم و افسوس خوردم که چرا برای خاطر او بآینده خود در بلژیک پشت بازدم و گذرنامه جعلی بدست آوردم و خانه و زندگی را ترک کردم و با اینجا آمدم .

هشت مرتبه تصمیم قتل او را گرفتم .. حتی یکدفعه میخواستم خود کشتی کنم اما باز تغییر رأی دادم .. تا آنکه ساعت شش آن روز بدیدنش رفتم بر حسب عادت با چهره ای گشاده و لبهایی متمسّم مرا پذیرفت و باطاق خود برد و پشت میز نشست . مقاله ای را که بمن داده بود برایش با کنویس کنم بدستش دادم و پشت سرش ایستادم .. همچنانکه مشغول مطالعه بود تیرا از زیر پالتو در آوردم و آنرا بسالا بردم سپس چشمها را بستم و بقوت تمام بازمین آوردم .. فریاد دلغراشی از ته دل بر کشید و از جا برخاست و با پنجه هایش

گلویم را فشرد و با دندان بازوهایم را گاز می‌گرفت اما بر اثر خون زیادی که از او رفت عضلاتش سست شد و بی‌حال بر زمین افتاد .. در این هنگام منشی مخصوص او وارد اتاق شد من بیهوش شدم و دیگر نفهمیدم چه شد»



یکی از نویسندگان بنام «ژولین گورکین» تحقیقاتی دربارهٔ صحت و سقم نامه قاتل نموده و در این مورد مینویسد :

مادر قاتل هنوز زنده است . وی از اهالی اسپانی و نامش کاریداد میرکادر میباشد . از سال ۱۹۲۸ در سازمانهای کمونیستی فرانسه و بلژیک با سه فرزندش وارد شده پسر سومش که همین فرانک جا کسون است چندین بار در صف کمونیستهای اسپانی جنگیده و مورد توجه کمیته‌های کمونیستی قرار گرفته است و بالاخره از طرف سازمان «ک.بی.او» که مادرش عضو آن است مأمور کشتن تروتسکی گردید .

این نویسنده در پایان اظهارات خود مینویسد : در آن هنگام مادر قاتل در مسکو تحت نظر بود تا آنکه در سال ۱۹۴۴ بمکزیک مسافرت کرد و در آنجا پسرش را در زندان ملاقات نمود .. و خیلی کوشید بلکه مدت حبس او را که بیست سال بود کم کند اما سودی نبخشید .



با این وصف هنوز کاملاً برده از اسرار قتل تروتسکی برداشته نشده است و مانعیدانیم سخن و ادعای کدام را باور کنیم .

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی
حسن نیت

استاد ملك الشعر، بهار

که گر بد بین شوی جز بد بینی
بغیر از جلوهٔ ایزد بینی
نگر تا روی نا بخورد بینی
همان بهتر که دیو و دد بینی
که گر خود بین شوی جز خود بینی
بغیر از حسن پیش آمد بینی

نگر، جز خوب صد درصد بینی
چو نیکو بنگری در ملک هستی
ز نا بخرد جهان را روز تیره است
دد و دیوند خود بینان مغرور
حقایق را ز چشم دیگران بین
مسلم شد مراکز حسن نیت